

وقتِ دزدیده

نوش آفرین انصاری



همچون یک داستان. دانیل پُناک.
ترجمه بیتا خلیلی و منصوره
شجاعی. تهران: ثالث، ۱۳۸۹.
۱۸۵ ص. ۴۲۰۰۰ ریال.

به یاد دکتر اسدالله آزاد
مروج گرانقدر خواندن

انتظار دیدن همچون یک داستان را
نداشتم. حدود ده سال پیش علائق
منصوره شجاعی با دو مفهوم «کتابدار
پابرهنه» و «ادبیات برای همه» به شکل
عجیبی گره خورده بود، و این علایق و

مفاهیم در جریان تولید کتاب‌های گویا برای نابینایان و کم‌بینایان در
شورای کتاب کودک تجربه‌های درخور تأملی را به وجود آورد. نخستین
اثر در این مجموعه کتاب *مشت بر پوست*، اثر هوشنگ مرادی
کرمانی، با صدای منصوره شجاعی است. در همان ایام بود که وی با
کتاب *همچون یک داستان* آشنا شد و از شادمانی این آشنایی با اهل
شورا سخن گفت. از وی و خانم بیتا خلیلی به خاطر ترجمه این اثر
سیاسگزارم و امیدوارم فراز و نشیب‌های روزگار هرگز علاقه منصوره
شجاعی را نسبت به مردمان این سرزمین کم نکند.

همچون یک داستان، نخستین اثری است که از دانیل پُناک
نویسنده فرانسوی متولد شده در مراکش، از فرانسه به فارسی ترجمه
شده است. (ص ۱۰) کتاب روایتی است از تجربه‌های یک معلم، که بر
بسیاری از ما که در عصر حاضر زندگی می‌کنیم و دغدغه‌های خواندن
برایمان مطرح است، گذشته است. به همین دلیل با این صدای آشنا
بسیار زود از تباط برقرار می‌کنیم، خود را در کتاب پیدا می‌کنیم، در عین
لذت رنج می‌بریم و به فکر چاره می‌افتیم.

کتاب به چهار بخش اصلی: تولد کیمیاگر، باید مطالعه کرد (جزم
اندیشی)، پیش به سوی خواندن و قرائت ما از ده فرمان (یا حقوق
زوال‌ناپذیر خواندن) در ۶۷ صحنه تقسیم شده است و یادآور
نقاشی‌های کوچکی است که هنرمندان اروپایی یا روی زمین کنار هم
قرار می‌دهند و یا به نرده‌های پارک‌ها آویزان می‌کنند. پیام هنرمند در
هر صحنه (تابلو) هم به صورت تک فریم و هم به صورت بخشی از

اندیشه کلی نویسنده، زیبا و تأثیرگذار
است. اثر را مرور می‌کنیم.

در بخش اول، نویسنده نگاه رایج به
خواندن را این‌گونه مطرح می‌کند:
«بخوان، اما این‌ها را بخوان، زود باش، من
به تو امر می‌کنم بخوانی!» (ص ۱۷)
نگاهی که پُناک در طول تمام اثر با آن
درگیر است. از سوی دیگر نوجوان
فرمانبردار سر بر روی کتاب به خواب
می‌رود (ص ۱۷) و یا در صحنه‌ای دیگر
خوابی است با چشمان باز، پنجره‌ای است
که برای گریز از کتاب از میان چهارچوب
آن پرواز می‌کند. (ص ۱۷) نویسنده نگران
آشتی جوانان با ادبیات است. آینه را با

جمله آشنای: «بس کن لازم نیست این قدر کتاب بخوانی ... پاشو برو
بیرون بازی کن» (ص ۱۹) پیش رویمان قرار می‌دهد، و لذت
سریچی از دستورات را این‌گونه بیان می‌کند: «یادش بخیر *آنا کارنینا*
خواندن‌های پنهانی، زیر لحاف‌های کت و کلفت در روشنایی ضعیف
چراغ قوه‌های فکسنی! و *آناکارنینا* که به چه حالی در آن نیمه‌های
شب چهار نعل به سوی ورونسکی می‌تاخت.» (ص ۱۹) لذت و
یگانگی که بین اثر و خواننده رخ می‌دهد از اندیشه‌های کلیدی
نویسنده است.

جهان گمشده را تعقیب می‌کند، به دوران خردسالی کودک توجه
می‌کند: «در ابتدا ما تنها به لذت بردن او می‌اندیشیم ... قصه‌گو و
قصه‌ساز شبانه او شدیم» (ص ۲۱)، و چنین ادامه می‌دهد: هر دو شیوه
گفتن و یا خواندن با صدای بلند تأثیر شگرفی را در او به وجود می‌آورد،
حتی اگر هیچ قصه‌ای نمی‌گفتیم و فقط به همین اکتفا می‌کردیم که
یک کتاب را با صدای بلند برایش بخوانیم، باز هم داستان‌سرای او
بودیم. (ص ۲۱) و در تجربه شیرین دیگری می‌گوید: «چه بی‌تاب
بودیم برای دمی که او از قصه‌هایمان بترسد، فقط برای چشیدن
شیرینی آغوش او تا دلداریش دهیم و او که خود بیش از ما بی‌تاب آن
ترسیدن بود، از ترس می‌لرزید بدون آن که فریب خورده باشد.» (ص
۲۲) زمان می‌گذرد کودک خود یاد می‌گیرد که بخواند: «و بدین گونه او
جریان دوگانه کهنه‌شدن از زندگی روزمره و تولد در دنیای دیگر را با
خواندن کشف می‌کرد و خاموش از این سفر بر می‌گشت.» (ص ۲۳)

خاموشی خواننده در اندیشه پُناک جایگاه خاصی دارد که پس از این به آن اشاره خواهد شد. بزرگ شدن کودک را دنبال می‌کند و با تأسف می‌گوید: «و اینک، نوجوانی گوشه‌گیر، تنها در اطاقش و در برابر کتابی که دیگر نمی‌خواندش نشسته است.» (ص ۲۶)

نویسنده به دنبال مقصر است از جمله: ملال خواندن کتاب درسی، تلویزیون، سینما، نظام آموزش و پرورش، انواع سرگرمی‌ها و غیره را مطرح می‌کند. ولی اصل مشکل را در جای دیگری جست و جو می‌کند و آن این‌هاست: «فرزندان ما، پسران و دختران عصر خویش نیز هستند حال آن‌که ما فقط فرزندان پدر و مادر خود بودیم.» (ص ۳۳) با این‌که می‌گوید این‌ها (نسل نوجوان): «اهل کتاب خواندن نیستند» (ص ۳۴) او خود این گفته را نمی‌پذیرد، کنکاش می‌کند و راه حل را در دستیابی به لذت می‌بیند: خواندن و سکوت، «سکوت درخشانی که سرشار از ناگفته‌هاست» (ص ۳۶) و از پس لذت خواندن می‌آید.

این گسست از لذت در کجا اتفاق می‌افتد؟ به نظر پُناک در مدرسه، او می‌گوید: «کودک برای رفتن به مدرسه بی‌تاب است، در عین حال در تنهایی غریبی دست و پا می‌زند و سرانجام شاهد جان گرفتن خاموش کلمه‌ای روی کاغذ سفید پیش رویش می‌شود: م‌آم‌آن. این فقط ترکیبی از هجاهای گوناگون نیست، این فقط یک کلمه نیست، این به خودی خود یک مفهوم نیست، این به تنهایی یک «مامان» نیست، این مامان خودش است.» (ص ۴۷) نویسنده موضوع لذت از دست رفتن را پی می‌گیرد، زیرا به نظر وی آن‌کس که می‌خواند دیگر از چنین سفری ایمن باز نمی‌گردد و آن‌چه بر جریان خواندن مستولی است، حتی اگر منع شده باشد لذت است که نهفته در سرشت آن است. (ص ۴۸) وی در عین حال قبول دارد که در جهان امروز لذت مطالعه گم شده است... راهش را گم کرده است و تأکید دارد که: «باید دوباره یاد بگیریم که از کدام مسیر در پی‌اش روانه شویم.» (ص ۴۸)

بحث مدرسه را پی می‌گیرد، کودک شادمان از مدرسه به خانه باز می‌گردد، خواننده خوش صدای تابلوهای عظیم تبلیغاتی می‌شود (ص ۴۹) و می‌پرسد و می‌پرسد و این‌جا در میان این همه شوق نخستین اشتباه رخ می‌دهد: والدین فکر می‌کنند خواندن چند لغت کافی است تا کودک عاشق مطالعه بشود، و تصمیم می‌گیرند دیگر شب‌ها برای او کتاب نخوانند. او را کتابخوان می‌دانند در حالی که: «آن‌چه کودک پیش از هر چیزی می‌آموزد ادای انجام کاری است، و نه انجام واقعی آن.» (ص ۵۱)

زمان می‌گذرد، خانواده با همه امکانات در کنار کودک است، و او برای نخستین بار نشانه‌های تنبلی در خواندن را از خود بروز می‌دهد، دستگاه عظیم جست و جو به راه می‌افتد از معلم و مشاور و روان‌شناس و نظام چه بی‌رحم عمل می‌کند: پافشاری برای خواندن، سؤال‌های مکرر از متن و آن‌هم در بدترین هنگام روز: «یا او تازه از مدرسه برگشته، یا ما تازه از سرکار به خانه برگشته‌ایم.» (ص ۵۳)

پُناک صحنه را به زیبایی بیان می‌کند: «... و او از اول شروع می‌کند، از اول. لرزش لبانش موجب تلفظ غلط کلمات می‌شود و کودک از این‌که دیگر نمی‌تواند رضایت ما را برانگیزد رنج می‌برد.» (ص ۵۳) انتقاد نویسنده نسبت به متخصصان آموزش و پرورش کوبنده است،

زیرا آن‌ها بر مقایسه کودک با هم سن و سالان پا می‌فشارند در حالی که هر کودک با آهنگ خودش پیش می‌رود، با آهنگی که لزوماً با آهنگ دیگران هماهنگ نیست. (ص ۵۴)

صحنه‌های بی‌علاقگی نوجوانان به خواندن هم‌چنان نویسنده را رنج می‌دهد، او می‌پرسد: «سرچشمه این خیانت از کجاست؟» (ص ۵۵) بار دیگر به دنبال مقصر است و قبول می‌کند که همه تقصیرها را نباید به گردن تلویزیون، یا مدرسه و یا مدرسه انداخت (ص ۵۵) و این بار بزرگسالانی را مسئول می‌داند که ادبیات را به پرسش تبدیل می‌کنند: «خب بر سر شاهزاده چه آمد؟ هان؟ جواب بده!» (ص ۵۶) حال آن‌که به نظر وی: باید کاری کرد که این وسیله [ادبیات] موجب لذت خواننده شود و آن‌گاه او خود چگونگی بهره‌مندی از آن را پیدا می‌کند. (ص ۵۸) آفت سؤال، که فرزند امر و جبر است بارها و به اشکال مختلف در اثر مورد اشاره قرار گرفته است.

به کودک تنهای دچار تنبلی باز می‌گردد، به نظر کارشناسان و پزشکان اعتنا نمی‌کند و خواننده را در تصمیم شگفت‌انگیز پدر سهیم می‌کند: «کافی است تا گذر سالیان را نادیده بگیریم. کافی است شب فرو افتد تا دوباره در اتاقش را باز کنیم، بر بالینش بنشینیم و با هم خواندن را از نو شروع کنیم.» (ص ۶۱) کودک در آغاز باورش نمی‌شود، فکر می‌کند دامی برایش گسترده‌اند، به خاطر کابوس «سؤال» خودش را جمع می‌کند، زیرا او از واژه «فهمیدی؟» می‌ترسد. ولی این بار کسی نمی‌پرسد، هیچ پرسشی در کار نیست. در این تجربه جدید خواسته‌آو مهم است، تکرار را می‌طلبد: «همان کتاب شب قبل، همان پرسش‌ها تا از دوباره شنیدن پاسخ‌های ما لذت ببرد. تکرار واقعیت خیالش را آسوده می‌کند، نشانی از نزدیک شدن... تکرار، نبض تپنده این نزدیکی است. او به این تپیدن نیاز دارد.» (ص ۶۳) از هول زدن برای زمان پرهیز می‌شود، تا این‌که پیشرفت، همان پیشرفت کذایی در جایی دیگر خود را نشان می‌دهد و کودک آرام گرفته در آغوش لذت، ارتباط و بی‌زمانی کتاب را در دستان خود می‌گیرد و با اعتماد به نفس با خانواده همراهی می‌کند و می‌خواند. (ص ۶۳)

در بخش دوم تمرکز بر روی نوجوانی است که تنها در اتاقش نشسته و او نیز نیازمند آشتی با کتاب است. (ص ۶۹) نوجوان در کمال شجاعت، مادام بوارری اثر فلور را ورق می‌زند، زیرا باید آزمون درک مطلب را فردا تحویل دهد. ولی تنها انگیزه‌اش اجبار است. در این‌جا نگاه نقاد نویسنده معطوف بر شیوه تدریس ادبیات در مدارس است. به محض این‌که نوجوان تصمیم می‌گیرد پاسخ به پرسش‌های درک متن را از یکی از دوستانش بگیرد، نگاهش به داستان تغییر می‌کند، و قدرت تخیل او به پرواز در می‌آید. (ص ۷۱) با نگاهی طنزآلود سراغ معلم درس ادبیات و خانواده نوجوان می‌رود و از معلم می‌شنود: «شاگرد مورد نظر مطالعه را دوست ندارد.» (ص ۷۲) والدین که علاقه دارند او از آموزش هر چه کامل‌تری برخوردار شود، زندگی‌اش را با انواع کلاس‌ها پُر می‌کنند (خوشبختانه نمره‌هایش در ریاضیات هم بد نیست) اما تلویزیون نه! در این برنامه هیچ بخشی برای حتی یک ربع خلوت کردن با خود وجود ندارد و برای رویا. اما نگرانی خانواده از مردود شدن از درس ادبیات فرانسه جدی است... و شگفت‌انگیز این‌که او

خیلی کتابخوان است... (ص ۷۲) جزم‌اندیشی در مورد ضرورت خواندن که در نظام آموزش و پرورش و به تبع آن در خانواده‌ها جا افتاده است، به نظر پُناک دشمن شماره یک خواندن است. وی به تجربه‌ای اشاره می‌کند که این نگاه کلیشه‌ای را بهتر نشان می‌دهد: موضوع انشا «بخوانید تا زندگی کنید» از گفته‌های فلور است، دبیر ۳۵ ورقه با این جمله آغازین را: بر همه ما واضح و مبرهن است که برای زندگی کردن باید کتاب خواند... (ص ۷۷) دریافت می‌کند و نظرهای تأییدکننده خود را در حاشیه ورقه‌ها ثبت می‌کند. در عین حال همان دبیر نیک می‌داند که پرسش‌های درک متن رونویسی شده اند، نقل قول‌ها از فرهنگ‌ها برداشته شده‌اند و تجربه‌های نقل شده وقایع شخصی نیست و مربوط به دیگران است. هم چنین دبیر نسبت به نقش تلویزیون در تکوین شخصیت نوجوانان آگاه است و قبول دارد که فیلم‌هایی ساخته شده‌اند که مانند یک کتاب (شاید هم بیشتر) بر ذهن‌ها تأثیر می‌گذارند، ولی وقتی نوجوانان می‌نویسند که تله (تلویزیون) و سینما دشمن شماره یک کتاب‌اند و استدلال می‌کنند که انسان در مقابل صفحه یا پرده به موجودی بی‌حرکت و منفعل تبدیل می‌شود حال آن که در برابر کتاب به انسانی مسئول و کنشگر، او بر روی برگه‌هایشان می‌نویسد: «بسیار عالی» (ص ۷۹)

پُناک همه را به چالش می‌کشد: «نه طراحان سؤال، نه تو (دبیر)، نه پدر و مادر هیچ کدامان واقعاً نمی‌خواهید که این کودکان کتابخوان شوند... تنها چیزی که شما می‌خواهید این است که کودکان نمره خوبی بگیرند» (ص ۸۱) در این جا نویسنده به نجوای درونی درباره نقد و بررسی اثر ادبی می‌پردازد و روی سخن‌اش با دبیران است: «به تعبیری حتی فلور هم وقتی به لوییز توصیه می‌کرد که مطالعه کند بیش تر به خاطر خودش بود، چون می‌خواست لوییز سرگرم شود تا او بتواند با خیال راحت روی کتاب مادام بواری کار کند و چون می‌خواست سودای بچه‌دار شدن را از سر لوییز بیرون کند، بله واقعیت ماجرا این است و تو خود بهتر از همه می‌دانی که جمله «بخوانید تا زندگی کنید» فلور به این معناست که «بخوانید تا بگذارید من با خیال راحت به زندگی خود ادامه دهم»، آیا تو هرگز این نکته را برای شاگردانت توضیح داده‌ای؟ نه؟ چرا؟

پُناک در خطاب عام‌تری به معلمان آنان را نسبت به اندیشه کلیدی دیگر خود، یعنی بلند خواندن حساس می‌کند: «عزیز من باید گفت که آیین و آداب کتاب برخاسته از سنت شفاهی است و تو خود یکی از مروجان این اندیشه‌ای.» (ص ۸۲)

وی بر این نظر تأکید دارد که صدای متن، از شاعران و نویسندگان، از شاهکارهای ادبی بلند و کوتاه بر شنونده تأثیری ماندگار دارد، از بسیاری از آثار بزرگ نام می‌برد و بر این باور است که صدای خواننده اثر با متن اثر آمیخته و ماندگار می‌شود. (ص ۸۳) (یادآور صدای احمد رضا احمدی در مجموعه صدای شاعر) و تأکید دارد که حس لذت کتابخوانی که اکنون در برابر چارچوب رقابت قربانی شده (ص ۸۶) یک بار که طعم جادویی ادبیات و آرامش به دست آمده از آن را بچشد، باز خواهد گشت. (ص ۸۴)

نویسنده در این زمینه از سه تجربه یاد می‌کند: یکی تجربه

دوران کودکی است و معلمی که «عشق و شیفتگی به کتاب را با نوعی بردباری و دانش به او منتقل می‌کرد.» (ص ۹۴) تجربه دوم مربوط به شاعر معروف ژرژ پرو و تدریس وی در دانشگاه است... «کتابی را بر می‌داشت، نگاهی به ما می‌کرد و شروع به خواندن می‌کرد...» (ص ۹۶) و در ادامه: «او برای نشان دادن مره ادبیات به ما، از قطره چکان تحلیل و بررسی استفاده نمی‌کرد، بلکه کاسه پُر را سخاوتمندانه در برابرمان می‌گذاشت.» (ص ۹۶) تجربه سوم که رویایی شیرین بیش نیست، چنین بیان می‌شود: آزمون پذیرش استاد درس ادبیات است. موضوع آزمون: «لحن‌های ادبی در مادام بواری»، محل: آمفی تاتر عظیم دانشگاه سوربن، فضا: ربع آور و سنگین. زن جوان در جزوه‌هایش غرق شده... صفحه مربوط به این قسمت را نمی‌یابد... لحن و حرکات داوران عوض می‌شود، همگی کلاه گیس‌های خود را کنار گذاشته‌اند. همه آن‌ها موهای ژولیده و کودکانه دارند و با چشمانی خیره و حالتی شورید از زن جوان می‌خواهند برایشان داستان تعریف کند، هر داستانی را، «هر کتابی را که خودتان ترجیح می‌دهید»، به ساعت نگاه نکنید، برایمان تعریف کنید، برایمان بخوانید، ما را مشتاق کتاب خواندن کنید، دختر خانم. (ص ۱۰۸)

به نظر پُناک مقوله‌ای به نام خوشبختی خواندن وجود دارد، «مقوله‌ای که از خواندن بر علیه چیزی برای رد کردن یا مخالفت کردن به وجود می‌آید: مجرمان فراری در برابر جزم‌اندیشی. به نظر وی خواندن هر کتاب به معنای پایداری است، پایداری در برابر همه چیز. (ص ۸۷) و در پی خواندن زمانی می‌رسد که فرمان سکوت و انزوا داده می‌شود... این سکوت موجب پیوند درونی ما و کتاب است. کتاب را تمام کرده‌ایم اما هنوز از آن دل نکنده‌ایم. (ص ۹۰) از «پرسش» و «تعریف کن» خبری نیست، در عوض همه شاهکارهای ادبی که وجدان بشری را به لرزه در می‌آورند در کنار ما هستند و این سکوت زمانی برای تبدیل زمان به راهبردی برای ایجاد ارتباط است، به شکل تقسیمی خود خواسته و در زمان دلخواه. (ص ۹۳) نکته جالب دیگری که بر آن تأکید دارد، ارزش توجه به کسانی است که کتابی را هدیه می‌دهند و یا معرفی می‌کنند، نخست این پرسش مطرح می‌شود که آن فرد به چه دلایلی کتاب را توصیه کرده است، سپس کتاب، خواننده را با خودش می‌برد، تا آن جا که فراموش می‌کند چه کسی آن را به او داده است، ولی سال‌ها بعد هرگاه به کتاب می‌اندیشد به آن کس نیز فکر می‌کند. (ص ۹۴) در این مورد نیز مانند صدای خواننده، هدیه دهنده کتاب با کتاب می‌آمیزد و در ذهن خواننده ماندگار می‌شود.

در بخش سوم کتاب که «پیش به سوی خواندن» نام دارد، بچه‌های رانده شده به حاشیه (ص ۱۱۳) معرفی می‌شوند: آن دسته از نوجوانانی که گرفتار ویروس مُد هستند، فکر می‌کنند بزرگ شده‌اند و شبیه به آدم‌های بالغ، در حالی که بین دو جهان معلق‌اند و ارتباط با هر دو جهان را از دست داده‌اند. (ص ۱۱۶) در این تجربه نیز پناک، معلمی را معرفی می‌کند که می‌گوید: «حالا که خواندن را دوست ندارید، خودم برایتان می‌خوانم.» (ص ۱۱۸) بچه‌ها ناباورانه می‌گویند، معلمی که تمام سال فقط کتاب بخواند وجود ندارد! و

می پرسند: «می خواهید کتاب را با صدای بلند برای ما بخوانید؟ ما دیگر بزرگ شده ایم!» به نظر نویسنده این داوری نسبت به خواندن با صدای بلند متعلق به همه کسانی است که کسی برایشان کتاب نخوانده است، زیرا به نظر وی این گونه لذت‌ها سن نمی شناسد. (ص ۱۲۰) رمان های انتخاب شده توسط معلم خوانده می شوند و تأثیر خود را می گذارند، پس باید گفت که نوجوانان بدون دلیل کافی مجرم شناخته می شوند. (ص ۱۲۶) به نظر نویسنده دوری از کتاب به دلیل ترس از نفهمیدن و نیز کش آمدن مدت خواندن است. و این ترویج گران هستند که معنای راستین کتاب را فراموش کرده اند: «رمان داستانی را حکایت می کند و داستان باید همچون داستان خوانده بشود.» (ص ۱۲۶) اول لذت دست می دهد، سپس پرسش ها متولد می شوند و نقد هم تبدیل به لذت می شود. از جمله می گوید: «آقایان مارکز، کالوینو، داستایوسکی، ساکی، آمادو، گاری، فانتی، دال، روشه، از زنده و مرده تان متشکرم. هیچ کدام از این ۳۵ شورشی نافرمان، برای تمام کردن کتاب ها منتظر نماندند و از معلم پیشی گرفتند. چرا لذت نقد امشب را تا هفته دیگر به تعویق بیندازند؟» (ص ۱۲۴)

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، صدا و سکوت در اندیشه پُناک جایگاهی مهمی دارند. در این تجربه که برای چیرگی بر نفهمیدن مهم است، از قول نوجوانی می گوید: «بی تردید، صدای آموزگار، آموزگار قصه گو در این میان نقش مهمی ایفا کرده است، با خواندن و بیان صحیح واژه ها، با توصیفی روشن از موقعیت، با چیدن و آراستن صحنه، با اجرای نقش هر یک از شخصیت ها، روشن کردن مضمون ها، با تأکید بر تمامی جزئیات، با تصویرسازی همه صحنه ها با همه این ها خواندن از ابتدا تا انتهای کتاب را برایمان آسان و دلپذیر ساخت.» (ص ۱۲۹) به نظر پُناک آن چه صدای معلم به ارمغان می آورد، آشتی با واژه هاست. ولی پس از این تجربه، خواننده دوست دارد خود کتابش را بخواند، که به این شکل مطرح می شود: «آقا، کتاب خواندن شما با صدای بلند کمک بزرگی برای ما بود، اما از این پس دوست دارم با کتابم خلوت کنم.» (ص ۱۲۹)

در مورد چیره شدن بر ترس کش آمدن مدت خواندن، نظر وی این است که «زمان خواندن» دیگر آن زمان همیشگی نیست، می گوید: «دقیقه همچون ثانیه می گذرد و در کمتر از یک ساعت بیشتر از ۴۰ صفحه خوانده می شود.» (ص ۱۳۰) برای رخنه در این توهم از اعداد و محاسبه کمک می گیرد: «کشفی معجزه آسا که همه چیز را تغییر می دهد! با یک حساب ساده سرانگشتی دیدیم که یک کتاب به چه سرعتی خوانده می شود» و با روزی یک ساعت خواندن می توان یک رمان ۲۸۰ صفحه ای را در یک هفته تمام کرد. (ص ۱۳۱)

پُناک خواننده را به شمردن تشویق می کند: «بشمارید، بچه ها، صفحه های تان را بشمارید... خودتان از تعداد صفحه هایی که خوانده اید شگفت زده می شوید و سپس لحظه ای می رسد که ترس به پایان رسیدن کتاب، شما را فرا می گیرد. هیچ ترسی لذت بخش تر از این نیست: جنگ و صلح در دو جلد بزرگ... و فقط تا پنجاه صفحه دیگر با شما خواهد بود! کندتر، باز هم کندتر می خوانیم، اما بی فایده

است... سرانجام ناتاشا با پیر بزرگ عروسی می کند و تمام!» (ص ۱۳۲)

ادعای کمبود وقت از موارد دیگری است که از سوی نویسنده مطرح می شود، این بدین معناست که میلی برای خواندن وجود ندارد... (ص ۱۳۳) من هیچ گاه برای خواندن وقت نداشته ام، اما هیچ گاه، هیچ چیز نتوانست مانع به پایان رساندن رمان محبوبم شود.» (ص ۱۳۴) به نظر پُناک: وقت مطالعه، همیشه وقت دزدیده است (درست مثل وقت نوشتن و یا وقت عشق ورزیدن). دزدیدن از چه؟ او خود پاسخ می دهد: «بگوییم از روزمرگی.» (ص ۱۳۴)

در حلقه های آشتی با خواندن، پُناک به حصول به مرحله انتظار (ص ۱۳۶) اشاره می کند، انتظاری که او از خواندن دارد توقع نیست، بلکه ناظر بر زمان رسیدن به مرحله کنجکاوی است، می گوید: «کنجکاوی به جبر پدید نمی آید (قبلاً به گونه ای دیگر گفته شده)، کنجکاوی برانگیخته می شود. جریان آبی است که سرخوش جاری می شود. (ص ۱۳۶) جان کلام او رساندن خواننده به مرحله پرسش است: به پرسشی که جان می گیرد تا که جان بخش پرسش های دیگر شود.

به نظر پُناک معرفی اصل اثر (ص ۱۴۷) از سوی گروه های مختلف بسیار مهم است. نویسنده نقش ویژه ای را در این مورد برای آموزگاران و مربیان، چه در کلاس درس و چه خارج از کلاس قائل است و بر این باور است که معلم ها می توانند با چند اشاره خلاق راهگشا باشند. گروه دیگر مورد اشاره او کتابداران هستند، نخست آنان را «پاسبانان معابد مقدس» خطاب می کند و پس از تکریم خدمات فنی انجام شده از سوی این گروه، می گوید: «اما چقدر خوب بود اگر صدای قصه گویی تان نیز هنگام توصیه رمان محبوب تان به گوش می رسید تا مراجعه کنندگانی که میان انبوه کتاب ها سرگردان مانده اند نیز گمشده خود را آسان تر بیابند.» (ص ۱۴۰) برای ایجاد این ارتباط از تعبیر افسونگر (ص ۱۴۰) استفاده می کند (یادآور اثر بتلهایم به نام افسون افسانه ها) و بازگشتی دارد به بخش های آغازین کتاب و صحنه های سحرآمیز قصه گویی برای کودک. برای او ارتباط مهم است، به عنوان یک آرزو می گوید: چقدر زیبا می شد اگر یکی از بهترین خاطره های خود را از خواندن کتابی بی نظیر برایش [مراجعه کننده] تعریف می کردید. (ص ۱۴۰) پُناک بر این باور است که ارتباط بر پایه قصه باعث می شود تا کتاب ها خود از میان قفسه ها به سوی خوانندگان خویش به پرواز درآیند (ص ۱۴۰) (یادآور اصول دوم و سوم از پنج اصل کتابداری: هر خواننده ای کتابش و هر کتابی خواننده اش). برای روشن شدن شیوه کار، خود راهکار آن را ارائه می دهد: «چقدر ساده می توان به حکایت یک رمان نشست، گاهی فقط سه کلمه کافی است.» (ص ۱۴۰) به نظر پُناک همه افراد کتابخوان می توانند با چند کلمه ساده فرد دیگری را کتابخوان کنند.

یکی دیگر از حلقه های آشتی با کتاب، به نظر پُناک، تقدس زدایی از آن است. تا زمانی که حس جوانان نسبت به کتاب به عنوان جسمی بیگانه که با احترام روی طبقه های کتابخانه ای

نامه فرهنگستان

فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی

(علمی - پژوهشی)

شماره ۴۱ مجله نامه فرهنگستان (بهار ۱۳۸۹) منتشر شد.

نامه فرهنگستان (شماره ۴۰، زمستان ۱۳۸۷ - شماره ۴۱، بهار ۱۳۸۹) (سریدری؛ در سوگ بزرگمردی که سرش در زبان شناسی بود و دلش در ادبیات می تپید (ترگس انتخابی)؛ استاد من (به مناسبت درگذشت استاد منوچهر مرتضوی) (معصومه معدنکن)؛ طراحی مقدماتی برای ایران شناسی نظام یافته (۲) (حسن حبیبی)؛ آویختن تازیانه (محمدرضا ترکی)؛ تطابق واژه‌ها و ارکان عروضی در شعر فارسی (محمّدجواد عظیمی)؛ فرهاد و شیرین اصفهان قزوینی (سید علی آل داود)؛ عددشکن فارسی (سید مهدی سمائی)؛ حاشیه‌ای بر نمونه ادبیات تاجیک (مسعود قاسمی)؛ تقویم التواریخ و کشف الظنون کاتب چلبی (۱) (محسن ذاکر الحسینی)؛ تاج القصص: امیخته‌ای از قصه، تفسیر و حکمت (مجدالدین کیوانی)؛ هدیه افشار (طهمورث ساجدی)؛ کتیبه بلخی ایرتم (محمود جعفری دهقی)؛ نمادها و نشانه‌های حاکم بر مراسم تعمید و عشای رنایی با توجه به متن ششم از مجموعه متون سعیدی مسیحی C2 (آزاده حیدرپور)؛ آراء پندتو کروچه درباره شعر و زیباشناسی (گزارش احمد سمعی (گیلانی))؛ ترکیب در زبان فارسی (۵) (علاءالدین طباطبائی)؛ کارنامه فرهنگستان در سال ۸۷ و ۸۸

تازه‌های نشر:

کتاب: ده نامه «روح العاشقین»: چشم‌اندازی بر وقایع عصر حافظ؛ بن‌مایه‌ها و عناصر قصه‌های عامیانه (پری‌وار) ایرانی؛ جامعه ساسانی؛ فرهنگ عامیانه زیارتگاه‌های گیلان؛ دا (خاطرات سیده زهرا حسینی)؛ ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی زن و واژه: گفتارهایی درباره زنان و زبان سعیدی؛ پیشگامان فرهنگ گیلان.

نشریات ادواری: نقدآگاه (در بررسی آراء و آثار)؛ Revue de Téhéran. مقاله: «توضیح واضح‌تر در مورد معنی و مفهوم علوم اجتماعی»، «برنامه‌ریزی زبان، فرهنگ زبانی و مؤلفه‌های آن». (با همکاری محمد جعفری (قنوتی)، آرزو رسولی (طالقانی)، سالار رضازاده، احمد سمعی (گیلانی)، یلدا شکوهی، سهیلا غضنفری، فاطمه فرهودی‌پور، جعفر شجاع کیهانی، حسن میرعابدینی)

اخبار:

با بهار آمد و با بهار رفت
کهن‌ترین دست‌نویس مانوی شناخته‌شده
عرضه عروض
همایش «گونه‌شناسی آثار نوشتاری مانوی»
همایش «کوروش هخامنشی و ذوالقرنین»

نشانی: تهران، بزرگراه مغانی، بعد از ایستگاه مترو.
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
کدپستی: ۱۵۳۸۶۳۳۳۱۱، صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵
دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰، تلفن: ۸۸۶۴۲۳۹-۱۴۸
پایه‌نگار: farnam@persianacademy.ir
وب‌گاه: www.persianacademy.ir

بهای این شماره: ۱۵۰۰۰ ریال

بهای اشتراک هر دوره (۴ شماره): ۵۰۰۰۰ ریال

شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت، شعبه مسابهای دولتی، کد ۴۰۰

بی‌عیب و نقص چیده می‌شود، تغییر نکند و احساس مالکیت و صمیمیت بین خواننده و کتاب به وجود نیاید، عشق به کتاب زاینده نمی‌شود. او این حادثه را چنین توصیف می‌کند: «به محض این که کتابی را دست می‌گیریم، مال ما می‌شود. درست مانند کودکانی که می‌گویند: این کتاب مال منه... بخش جدایی‌ناپذیری از ما.» (ص ۱۵۲) و قسمتی از این احساس مالکیت بحث قابل تأمل «کتاب آزاری» است، او کتاب را زنده می‌داند و آن را به برده‌ای تشبیه می‌کند که هیچ کس به فکر آزاد کردنش نیست، و درست مثل برده‌ها بر کتاب‌ها نیز ستم‌های زیادی روا می‌گردد، و از نمونه‌های گوناگون ستم بر کتاب از جمله تا کردن صفحه‌ها، لک کردن، حاشیه نوشتن، سوزاندن و غیره نام می‌برد و به نظر می‌رسد این حقیقت را می‌پذیرد و آن را به عنوان بهای عشق و خراج صمیمیت (ص ۱۵۲) ثبت می‌کند (یا شاید مانند بخش‌های دیگری از کتاب گوشه چشمی به «ادب از که آموختی از بی‌ادبان» دارد).

احساس مالکیت به نظر نویسنده پی‌آمد دیگری نیز دارد: «و آن از دست دادن کتاب است، به همین دلیل است که کتابی را که به ما امانت می‌دهند آن قدر سخت پس می‌دهیم [بی‌چاره کتابداران]. نه این که آن را می‌زدیم... نه، نه، ما دزد نیستیم، نه... می‌توان گفت به نوعی مالک آن می‌شویم و یا نوعی از جابجایی: چیزی که به دیگری تعلق داشت و جلوی چشمان خودش، چنان از آن من می‌شود که چشمانم قورشان می‌دهد و در حقیقت اگر آن چه خوانده‌ام را دوست داشته باشم پس دادنش مشکل خواهد شد.» (ص ۱۵۲)

سرانجام حلقه‌های گوناگون تجربه‌ها و خواسته‌های آشتی با کتاب در یک جا جمع می‌شوند و خوانندگان بی‌پایه‌ای با نام حقوق زوال‌ناپذیر خواندن را با یک مقدمه، «ده فرمان» و قرائت‌شان از آن را به شرح زیر صادر می‌کنند (صص ۱۸۵-۱۵۵): در امر کتاب خواندن، ما خوانندگان از نوع دیگر، تمام حقوقی را که بر دیگران نمی‌پسندیم و همواره دیگران را از این حقوق برحذر می‌داریم، برای خود قائل می‌شویم.

- حق نخواندن،
- حق رج زدن،
- حق به پایان نرساندن یک کتاب،
- حق دوباره خواندن،
- حق خواندن هر چرت و پرتی،
- حق پیوستن به بواربسم (مادام بواربی: خیال پردازی)،
- حق خواندن در هر جایی،
- حق خرده خوانی،
- حق خواندن با صدای بلند، و
- حق خاموش ماندن.

*

همچون یک داستان، در مجموع زیبا و روان ترجمه شده است، ولی نیاز به بازبینی و ویراستاری دقیق‌تر دارد که امیدوارم در چاپ دوم اثر مورد توجه قرار گیرد. با توجه به این که در این اثر از کتاب‌های متعددی نام برده شده، توصیه می‌شود کتاب‌شناسی آن‌هایی که به فارسی ترجمه و منتشر شده است در پایان کتاب آورده شود.